

اشتباه بزرگ غرب

پس از سی سال

تحلیلی از انقلاب ۱۳۵۷ ایران

پس از باز شدن پای خاورشناسان اروپایی به ایران تئوری های گوناگونی به استناد «تحقیق و تفحص» آنان در باره تاریخ و فرهنگ ایران و علل عقب ماندگی این کشور از قافله تمدن ارائه شد. یکی از این تئوری ها این بود که چون «ایرانیان فطرتاً مردمانی مذهبی هستند»، از اینرو هر نوع تلاشی برای پیشرفت مردم این مملکت بدون تکیه بر باورهای مذهبی آنان کارساز نخواهد بود. راه حلی هم که برای از بین بردن مشکلات اجتماعی ملت ایران تجویز کردند، این بود که اولاً بایستی به باورهای مذهبی این مردم حرمت گذاشت و کاری به آنها نداشت، حتی اگر این باورها صرفاً خرافات باشد. ثانیاً باید این ملت را به بازگشت به گذشته، یعنی «خویشتن خویش» تشویق و ترغیب کرد. مقصد این بازگشت را هم پیشاپیش تعیین کردند که عبارت باشد از «صدر اسلام». به ظن آنان، در صدر اسلام کشورهای مسلمان در اوج شکوفایی بودند و ایرانیان هم نقش بزرگی در این شکوفایی برعهده داشتند. بنابراین، اگر ایرانیان خواهان رفاه و آسایش و ترقی هستند، بایستی باز گشت به صدر اسلام را در سر لوحه برنامه های خود قرار دهند.

در پی این کشف حیرت انگیز و رهنمودهای دلسوزانه خاورشناسان، دست پرورده های آنها نیز با نوشتن مقالات و رسالات و کتب متعدد به تأیید و تصدیق نظرات اساتید خود پرداختند. همزمان نیز برای جا انداختن این تئوری، سیل کمک به دکانداران دینی حوزه ها و مدارس مذهبی سرازیر شد. انجمن های اسلامی در داخل و خارج از کشور توسط تحصیلکردهها و آخوندهای جویای نام تاسیس گردید. ساختن مساجد و حسینیه ها و تکیه گاهها و حتی امامزاده ها بیش از پیش رونق گرفت. سفرهای دسته جمعی زیارت قبور امامان و انجام مراسم حج عمره مد روز گردید. سفر اندازی و مجالس ختم قرآن و دعا نویسی و غیره نیز باب روز شد. تا این جای کار همه بر این تصور بودند که خاورشناسان غرب به خاطر ارج نهادن به فرهنگ و تمدن ایران دست به کنکاش در تاریخ گذشته ایران زده اند. اما دم خروس دلسوزی آنان زمانی ظاهر شد که زمامداران غرب از دست تلاشهای پر شتاب ایرانیان که می کوشیدند خود را به کاروان تمدن نوین برسانند، به تنگ آمدند و به فکر چاره اندیشی افتادند. آنجا بود که مردم ایران دیدند که چطور کشورهای غربی به استناد همین کشف خاورشناسان، یک حکومت مذهبی را به مردم ایران تجویز و سپس تحمیل کردند. حکومتی که کاروانسالارش خمینی،

بازگشت به گذشته را از سالیان دراز در حوزه های علمیه قم و نجف زمزمه میکرد. ترفندهایی هم که برای تحمیل این حکومت به ملت ایران به کار رفت، همانا باورهای مذهبی مردم بود.

خواب حکومت مذهبی:

آنهایی که خواب حکومت مذهبی را برای مردم ایران دیده و سالیان دراز مزایای آن را به گوش ساده دلان ایرانی خوانده بودند، بهانه هایی هم برای تئوری خود داشتند. یکی از این بهانه ها «کمربند سبز اسلامی» بود که می بایستی با گسترش کمونیسم در میان ملت‌های مسلمان مقابله کند. به پندار غرب تنها با دین و مذهب می شد غول سرکش کمونیسم را که وبال گردن غرب سرمایه دار شده بود از پا در آورد. بهانه ای که می توانست برای بسیاری از دکانداران دین و مذهب بویژه آخوندهای مذهب شیعه وسوسه انگیز باشد. مسیحیت در این زمینه پیشقدم گردید و ضربات مهلکی بر پیکر آهنین کمونیسم زد. پاداشی هم که از این بابت دریافت کرد، بازگشایی کلیساها در کشورهای بلوک شرق و کشاندن مردم این کشورها به کلیساها و رونق و اعتبار بخشیدن به آئین مسیحیت بود.

اما آنچه در این دین بازی، نصیب کشورهای مسلمان بویژه مردم شیعه مذهب ایران شد، کاملاً خلاف آن چیزی بود که نصیب کلیسا و مسیحیت گردید. عالم اسلام که پس از سرنگونی خلافت عثمانی و برچیده شدن حکومت های دینی تلاش می کرد تا جنبه های خشونت آمیز اسلام را به نوعی رفع و رجوع کند و معنویتی به آن بدهد، با پیدا شدن حکومت دینی و مذهبی ایران، عملاً نشان داد که معنویت اسلام فقط به دوران کنار بودن دینکاران از حکومت مربوط می شود. دکانداران دین و مذهب، هر وقت به حکومت و قدرت برسند همان راه و روشی را پیش می گیرند که در گذشته و در زمان اقتدارشان پیموده بودند.

بازی نسنجیده :

زامداران غرب به توصیه تنی چند از سیاستمداران مغرض و تکیه بر تئوریهای نادرست خاور شناسان، دست به یک بازی نسنجیده و یک قمار خطرناک زدند که به نوعی زمینه ساز جنگ صلیبی پنهان و تازه ای محسوب میشود. جنگی که جنگندگان آن بر خلاف گذشته دیگر حد و مرزی برای خود نمی شناسند و پای بند هیچ یک از اصول انسانی و اخلاقی نیز نمیباشند. اگر برنامه ریزان استفاده از دین و مذهب در مقابله با گسترش کمونیست، فقط به درستی به مسأله «جهاد» توجه میکردند، در می یافتند که این حربه مانند چاقوی دو لبه است. یعنی همانطور که با حربه جهاد می شود ارتش شوروی را در افغانستان به زانو در آورد، به همان سادگی هم این حربه میتواند به پیکر سربازان غرب فرو برود. چنانکه این واقعیت را در عراق، افغانستان، عربستان، لبنان و بسیاری از کشورهای دیگر دیدیم و می بینیم..

اشتباه بزرگ غرب :

کشورهای غربی، خمینی، ملا عمر و اسامه بن لادن و امثال آنها را برای رویارویی با شوروی به میدان آوردند. تصور آنها این بود که با در دست داشتن این آدمها، هر موقع به اهداف خود رسیدند، آنان را از صحنه بیرون خواهند انداخت. اما در این بازی خطرناک از چند نکته غافل بودند :

اول از همه، آنها غافل بودند که شیرینی لقمه ای که غرب به خمینی و ملا عمر و بن لادن هدیه داده بودند، به مذاق بسیاری دیگر نیز خوش خواهد آمد. آنهایی هم که بی خبر از دلایل برکشیده شدن این بزرگواران هستند، به دنبال خمینی و ملا عمر و بن لادن شدن

خواهند افتاد. چنانچه دیدیم هنوز چند سالی از بر آمدن این حضرات نگذشته بود که دهها نفر به پیروی از آنها در سرتاسر کشورهای اسلامی قد برافراشتند. کسانی که به جان می زنند و جانها را به میدان می فرستند و جانستانی می کنند تا هم صاحب نام و نشان شوند و هم به بهشتی که به آنان وعده داده شده است برسند. دوم این که غرب با شناخت اندکی که از اسلام و بویژه مذهب شیعه داشت، نمی دانست که افراد برگزیده آنها، بنا به اصول شناخته شده دین و مذهب خود، هرگز به طور کامل تابع فرامین و خواسته های آنها نبوده و نخواهند بود.

غربی ها به درستی به مسأله «تقیه» و کاربرد آن در اسلام آشنایی نداشتند. آنها نمی دانستند که تقیه تنها در مذهب شیعه نیست که کاربرد دارد، بلکه در میان اهل سنت نیز مورد تأیید و در قرآن هم آمده است. به عبارت دیگر تقیه که پنهان کردن مقاصد باطنی در برابر دشمن است، شامل حال مردمان مسیحی نیز می شود که از دید مسلمانان کافر و دشمن اسلام محسوب میگردند. به زبان دیگر، خمینی و ملا عمر و بن لادن در بده و بستان های خود با غربی ها تقیه پیشه کرده و آنها را به صورت شرعی فریب داده بودند. سوم این که شعار مرگ بر امریکا (شیطان بزرگ) و مرگ بر اسرائیل (شیطان کوچک) که از جانب آخوندهای شیعه ایران باب شد و به سرتاسر جهان اسلام کشیده شد، به باورهای دینی مسلمانان تبدیل گردید.

در دین اسلام و مذاهب آن، شیطان دشمن خداست و تا روزی که این دشمن از میان نرود، هیچ مسلمانی دست از جهاد با او بر نمی دارد. امروزه دشمنی با امریکا و اسرائیل که به نوعی نماد مسیحیت و یهود شمرده می شوند، به باورهای دینی بسیاری از مسلمانان تبدیل شده است. یعنی خمینی و حکومتش، امریکا و اسرائیل را در جایگاه شیطان نشانده اند. به باور مسلمانان، برای استقرار دین خدا در زمین که از اهداف اولیه اسلام است، می بایستی تا نابودی شیطان های بزرگ و کوچک جهاد کرد. اگر به همین چند نکته اکتفا کنیم، در می یابیم که غرب از پی آمد برنامه نسنجیده خود نا آگاه بود. اکنون هم که با دهها خمینی و ملا عمر و بن لادن در کشورهای مختلف اسلام و حتی در درون خاک خود رو به رو هستند، معلوم نیست عاقبت این بازی نسنجیده به کجا خواهد کشید.

انقلاب اسلامی :

با این مقدمه نگاهمان را بر میگردانیم به انقلاب اسلامی ایران. انقلابی که جماعتی تحت عنوان «تحلیلگران سیاسی» مدعی هستند، حرکتی مردمی و بدون دخالت و برنامه ریزی خارجی بوده است. کسانی که «تئوری توطئه» را در پیدایش و بثمر رسیدن انقلاب مردود می شمارند، آنها بی هستند که نمی بینند یا توجه ندارند که حکومت بر خاسته از انقلاب، در طول سی سال گذشته تحت حمایت و پشتیبانی مستقیم و غیر مستقیم غرب به حیات خود ادامه میدهد. بگذریم از بازی موش و گربه و جنگ های زرگری میان ایران و جهان غرب که چیزی نیست بجز سرپوش گذاشتن به ماهیت توطئه نسنجیده ای که آتش آن به جان ملت ایران افتاده و دودش هم به چشم همه مردم جهان رفته است و میرود.

غرب با یک برنامه ریزی نسنجیده خمینی را پیش از ملا عمر و بن لادن علم و به مردم ایران تحمیل کرد. اگر به درستی به عملکرد خمینی در طول حکومت خود و دست پروردگانش پس از وی تأمل کنیم، می بینیم که ماحصل کار آنها به مراتب از عملکرد ملا عمر و بن لادن برای جامعه بشری خطرناکتر و زیانبارتر است. ملا عمر و بن لادن پس از موفقیت در رویارویی با ارتش شوروی در افغانستان، با الگو گرفتن از روش حکومت جمهوری اسلامی به کارزار مبارزه

با غرب برآمدند. کاری که خمینی و حکومتش پیش از آنها آغاز و آن را «جهاد مقدس» نامگذاری کرده بود. با این تفاوت که ملا عمر و بن لادن بر خلاف خمینی و حکومتش، علناً و مستقیماً وارد میدان شده اند..

نگاهی به سازمان حزب الله در لبنان، حماس و جهاد اسلامی در غزه، تشکیلات وابسته به سپاه مهدی، در عراق و دهها سازمان علنی و مخفی دیگر که هر روز مثل قارچ در گوشه و کنار کشورهای اسلامی و غربی پا به عرصه میگذارند، نشان می دهد که همه آنها رویش بذرهایی است که خمینی و رژیم جمهوری اسلامی او در طول سی سال گذشته افشاندند.

هدف نهایی جمهوری اسلامی :

جهانیان بارها از زبان سردمداران رژیم جمهوری اسلامی شنیده و می شنوند که آنها علاوه بر ایران و کشورهای اسلامی، جهان و تمدن نوین بشریت را هدف می دانند. به گفته آخوندها تا زمانی که حکومت الهی را بر جهان حاکم نکنند از پا نخواهند نشست. اینجاست که سیاستمداران غرب در مقابل بازی نسنجیده خود، بایستی به فکر تدبیری مدبرانه و چاره اندیشی همه جانبه باشند. تا شاید بتوان این غول آزمند قرون وسطایی را که به میدان آورده اند، از نو مهار کنند. در غیر این صورت زهر تلخ حرکات و عملیات خشونت بار آنها، هم دست آوردهای هزاران ساله بشر را معدوم خواهد کرد و هم زندگی را بر انسانها در هر کجای دنیا که باشند تلخ خواهد ساخت.

تجربه نشان داده است که در مقابل یورش بی امان اینگونه حرکات کور و یورشهای بی خردانه، پیش از هر اقدامی باید محل رشد و نمو آنها را نابود کرد. طالبان، القائده، حزب الله، حماس، جهاد اسلامی، سپاه مهدی و غیره ثمرات بذرهایی است که جمهوری اسلامی پراکنده است. خشکاندن مرکز تولید و رشد و نمو آنها نخستین کاری است که میبایستی انجام بگیرد. وگرنه با از میان رفتن هر یک از آنها، دهها ملا عمر و بن لادن و شیخ فضل الله و خالد مشعل و عبدالله شلح و غیره ظهور خواهند کرد و تحت حمایت مادی و معنوی جمهوری اسلام به جان مردم خواهند افتاد.

انتظار بیهوده:

اینک بسیاری از تحلیلگران سیاسی ایرانی میگویند، خود ایرانیان بایستی شر حکومت جمهوری اسلامی را از سر خود کم کنند. گفتن این گونه حرفها از سر نا آگاهی و عدم شناخت اوضاع سیاسی جهان کنونی و انتظار بیهوده از یک ملت در بند است. نخست این که مشکلات حاصل از جمهوری اسلامی تنها به ایران مربوط نمیشود، بلکه مشکلات مشترک جهانی است. دیگر این که رژیم جمهوری اسلامی به خواسته مردم ایران به حکومت نرسیده است که آنها بخواهند و بتوانند به تنهایی آن را برچینند؟ در این میان باید به این نکات نیز توجه داشت که هم اکنون بسیاری از کشورهای جهان، به عناوین مختلف بویژه بخاطر سوده‌های کلان اقتصادی خود، سعی در نگهداری این رژیم را دارند. خود رژیم نیز با درآمد هنگفتی که از صادرات نفت از غرب و شرق حاصلش می شود، سالیانه میلیاردها دلار صرف هزینه پایدار ماندن خود می کند. با این اوضاع ملت در بند ایران چگونه میتواند به تنهایی و بدون کمک و پشتیبانی دیگران چنین غولی را از پا در آورد..

ملت ایران سی سال تمام بار سنگین ندانمکاری های غرب را با رژیمی که به آنان تحمیل کرده اند به دوش کشیده و بزرگتری ضررها را متحمل شده است. امروز این ملت با صدای بلند

فریاد می زند و به آنهایی که تحفه خمینی و رژیم جهل و جنون او را برای ملت ایران پیچیده و تحمیل کرده اند می گوید:

- بس کنید! بیش از این به ملت ایران و مردم جهان ستم نوزید و آسایش و امنیت جهانیان را به پای مصالح اقتصادی خود قربانی نسازید! آنچه در سی سال گذشته از قبل این رژیم برده اید، کافی است! به خاطر بشریت و نسل های آینده به اتفاق تدبیری بیاندیشید و شر این رژیم درنده خو و اعوان و انصار خون آشام آن را از سر مردم ایران و جهان کم کنید! غرب باید بداند که دامنه فتنه انگیزیهای این رژیم روز بروز بیشتر خواهد شد و هرگز هم دامان آنان را رها نخواهد کرد. اگر هرچه زودتر به فکر چاره اندیشی نباشند، ضررهای بسیار بیشتر از آنچه تا کنون دیده اند، تحمل خواهند کرد. مدارا کردن با رژیمی که سی سال تمام عملاً و علناً ماهیت فتنه انگیزیش را نشان داده است، نه خردمندانه است و نه عقلانی و با هیچ یک از معیارهای انسانی و اخلاقی و حتی سیاسی و اقتصادی نیز همخوانی ندارد.

پاریس، فروردین ۱۳۸۸ - هوشنگ معین زاده

moinzadeh@gmail.com

www.moinzadeh.com

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>